## جلسه 40

**یک‌شنبه - 08/10/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به حقیقت شرعیه بود.

خلاصه بحث این شد که ما حقیقت شرعیه را نپذیرفتیم و لو بعض الفاظ مثل صلات، صوم، زکات و حج قبول داریم که در اسلام ظاهر بودند در ماهیات جعلیه شرعیه و لکن اینکه اسلام وضع بکند این الفاظ را برای این معانی این را نپذیرفتیم. قبل از اسلام هم ظاهر این هست که مثلا لفظ صلات ظاهر بود در معنای یک ماهیت شرعیه ای که از آن تعبیر می شود به پرستش، کرنش، یک مراسم پرستش و کرنشی که در ادیان مختلفه بود، نامش صلات بود. لزوما صلات مشتمله بر رکوع و سجود نبوده است، مراسم پرستش و کرنش نامش صلات بوده. رب اجعلنی مقیم الصلاة و من ذریتی. حضرت ابراهیم از خدا می خواهد من و ذریه من نماز را اقامه کنیم این ظاهرش این است که نماز یک ماهیت جعلیه ای بوده که مراسم پرستش و کرنش بوده با اشکال مختلف. که در اسلام مصداقش همین نمازهایی است که ما می خوانیم.

س: آن معنای لغوی اصلی که عطف و میل هست، آن یک معناست که ظاهر رب اجعلنی مقیم الصلاة و من ذریتی او نیست، یا و اذن فی الناس بالحج،‌حج معنای لغویش قصد است، قصد الشیء، این و اذن فی الناس بالحج قطعا به آن معنا نیست یک مراسمی بود در اطراف بیت الله که از او تعبیر می شد به حج. و از حضرت ابراهیم خواستند که و اذن فی الناس بالحج. ما معتقدیم که فی الجملة مثل لفظ صلات صوم زکات و حج این ها ظاهر بودند در یک ماهیات جعلیه که زکات یک مالی بود که به فقراء می دادند، صوم امساکی بود که به قصد قربت آن‌جام می دادند، حج اعمال و مناسکی بود مربوط به بیت الله الحرام، صلات هم که آئین پرستش و کرنش بود. این را ما از مجموع آیات و روایات استفاده می کنیم. اما اینکه حقیقت شرعیه به این معنا که اسلام این الفاظ را وضع کرده باشد برای این معانی شرعیه این درست نیست.

و اینی هم که گفته شد که ظاهر هر مخترعی این هست که لفظی را که استعمال می کند برای اختراعش می خواهد وضع بر آن بکند ما این را نپذیرفتیم. اولا: اسلام اختراع نکرده این ماهیات جعلیه را. این ماهیات شرعیه قبل از اسلام هم بوده. این ماهیات شرعیه که اسم بردیم. بله تیمم ظاهرا قبل از اسلام نبوده اما نماز و روزه و حج و زکات قبل از اسلام بوده. و آن تیمم هم که در اسلام اختراع شده، ما دلیل نداریم که هر کسی یک چیزی را اختراع می کند لفظی را در مورد او بکار می برد می خواهد وضع کند لفظ را بر او. ما ظهور استعمال مخترع را در اینکه می خواهد این لفظ را وضع کند برا این اختراعش منکریم.

اینی که در کتاب اضواء و آراء گفتند ظاهر حال تا به ظهور کلام بر نگردد اعتبار ندارد. مثلا یک متکلمی یک خطیبی ظاهر حالش این است که این سخنرانی غرایی که می کند حالش خوب است، دوایش را خورده است، این ظهور حال که حجت نیست. ایشان قبول کرده ظهور حال را که متکلم وقتی لفظی را برای اختراع خودش استعمال می کند ظاهر حالش این است که وضع می کند این لفظ را برای آن اختراع ولی این ظهور حال حجت نیست. ظهور حالی که مربوط به باب دلالت و تفهیم معنا باشد حجت است اما هر ظهور حالی که حجت نیست.

جواب این است که ما هم قبول داریم هر ظاهر حالی حجت نیست مگر اینکه بشود ظاهر قول یا فعل حکایی باشد. ظهور حال مطلقا ما هم قبول داریم حجت نیست و لذا تجاوز از محل عادی را می گوییم مجرای قاعده تجاوز نیست. کسی از دستشویی بیرون آمد می گوید نمی دانم تطهیر کرده ام یا نکرده ام،‌خب ظاهر حال هر شخصی نوعا و شخصا این است که داخل دستشویی خود را تطهیر می کند اما این ظهور حال حجت نیست. ما این را قبول داریم و لکن در ما نحن فیه ادعاء‌این است که ظاهر این کلام که شخصی به جای اینکه بگوید سمیت ولدی علیا می گوید ایتونی بولدی علی فرزندم علی را نزد من بیاورید ظاهر این کلام این است که به صدد وضع لفظ علی است بر نوزاد خودش. این ظهور حالی است که منجر به ظهور کلام می شود و لو از باب مدلول التزامی کلام. این ظهور حال که منجر به ظهور کلام می شود این حجت است. چون ظهور کلام است. مثل ظهور حال متکلم که به صدد اراده جدیه است این ظهور حال است ولی به کلام ظهور می دهد. پس باید بگوییم ظهور ندارد استعمال مخترع لفظی را در اختراع خودش در اینکه به صدد وضع است.

بهرحال ما حقیقت شرعیه را منکریم. می گوییم برخی از الفاظ به حسب استقراء در تاریخ و آیات و روایات می فهمیم که قبل از اسلام هم استعمال شدند و حقیقت شدند در یک ماهیات جعلیه مثل صلات، صوم، زکات، حج، جایی که بطور مطلق بگویند صل یا یصلی نه صل علیه،‌صل علیه معنای لغوی است اما به قول مطلق بگویند صل این ظهور دارد در همان ماهیت جعلیه شرعیه که قبل از اسلام هم بوده، آئین پرستش و کرنش. اما این بدرد همه الفاظی که معانی شرعیه پیدا کرده نمی خورد.

س: شارع مصداق آئین پرستش و کرنش را تغییر می دهد، ما دلیلی نداریم که لفظ صلات وقتی استعمال می شود در قرآن و حدیث در این مصداق استعمال می شود. نه،‌در معنای کلی آئین پرستش و کرنش استعمال می شود. رب اجعلنی مقیم الصلاة‌و من ذریتی ظهور ندارد در اینکه مقیم این صلاتی که مصداق در اسلام برای آن تعیین شده است،‌نه،‌آئین پرستش و کرنش و لو به اینکه بروند در معابد ذکر بگویند و امثال آن.

خلاصه عرض ما این است که صرف اینکه ما چند لفظ را می فهمیم ظهور داشت در یک ماهیات جعلیه مثل صلات و زکات و صوم و حج این دلیل نمی شود که ما بگوییم پس تمام الفاظی که دارای معانی شرعیه بودند در کتاب و حدیث ظهور در همین معانی شرعیه پیدا کرده بودند. نخیر، در قرآن لفظ طیب و طاهر، تیمموا صعیدا طیبا، انزل من السماء ماء لیطهرکم به استعمال شده، یا لفظ نجس استعمال شده انما المشرکون نجس اما به معنای طهارت و نجاست شرعی است؟ ما چه می دانیم.

بله،‌اگر فرمایش امام را قبول کنیم که طهارت و نجاست شرعیه حقیقت شرعیه ندارد، یعنی معنای شرعی ندارد،‌همان معنای عرفی است شارع برای طاهر عرفی احکامی جعل کرده است،‌شارع برای نجس عرفی احکامی جعل کرده است و لکن در مصداق آن دخالت کرده حکومتا فرموده آب متعفن اگر اوصاف نجس در او نبود، طاهر است با اینکه از نظر عرف قذر است این حکومت است یا کافر تمیز یا مشرک تمیز که تازه از حمام آمده این نجس است با اینکه عرفا نجس نیست. مفهوم طاهر و نجس اگر مثل امام بگوییم همان مفهوم عرفی است ولی شارع در مصداق آن تصرف می کند گاهی نفی ادعایی می کند مثل آب متعفن که لیس بقذر یا اثبات ادعایی می کند مثل المشرک نجس نه اینکه یک معنای شرعی داشته باشد طاهر و نجس در اسلام،‌اگر این را بگوییم ما نیازی نداریم به احراز ظهور این لفظ طاهر و نجس در معنای شرعی چون همان معنای عرفی بکار رفته است.

و لکن انصافا این فرمایش ایشان قابل قبول نیست. چون نجس عرفی شاید به لحاظ پلیدی روحی باشد. وقتی می گوییم مشرک ناپاک است شاید به لحاظ ناپاکی روحش می گوییم یا اگر یک جایی گفتند تیمموا صعیدا طیبا شاید به همان تمیز عرفی باشد. اما آن طاهر شرعی یک اصطلاح جدید است، و لذا آب متعفن و آبی که با بوی ادرار حمار و فرس و بغل متعفن شده است، بگوییم این پاک است، عرف اگر بخواهی بگوی تمیز است قبول نمی کند این آب تمیز است اما اگر بگوی پاک است آن معنای شرعی را می فهمد الان. و لذا معنای شرعی پیدا کرده طاهر و نجس. اما آیات وقتی می گویند طاهر و نجس به چه دلیل مراد معنای شرعی آن هست؟ این را ما نمی دانیم.

یا لفظ بینه،‌بینه معنای لغویش آن چیزی است که واقع را روشن می کند،‌ در قرآن لفظ بینه به این معنا استعمال شده است اما در روایات لفظ بینه به معنای شهادت عدلین باشد ما چه می دانیم. حقیقت شرعیه که ثابت نیست، که اسلام وضع کرده است لفظ بینه را بر شهادت عدلیه اما حقیقت متشرعیه که با وضع تعینی یعنی کثرت استعمال لفظ بینه در شهادت عدلیه حقیقت متشرعیه شده باشد در آن، این الان معلوم است، اما مبدأ زمانی که حقیقت متشرعیه شده است لفظ بینه در شهادت عدلیه چه زمانی بود این را نمی دانیم. زمان پیامبر بود؟ که فرمود انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان بگوییم ظهور دارد در شهادت عدلین یا نه، هنوز در زمان پیامبر حقیقت متشرعیه نشده بود بینه در شهادت عدلین. ما نمی توانیم اثبات کنیم این را که در زمان پیامبر حقیقت متشرعیه شده بود در شهادت عدلیه. پس حقیقت شرعیه را ما قبول نداریم،‌حقیقت متشرعیه به شکل تدریجی قابل قبول است اما از چه زمانی با وضع تعینی و کثرت استعمال این لفظ حقیقت متشرعیه شده است در این معنا تا احادیثی که از آن زمان به بعد صادر شده است را حمل کنیم بر این معنای شرعی این معلوم نیست،‌مبدأ حقیقت متشرعیه معلوم نیست.

و در همه الفاظ هم حقیقت متشرعیه معلوم نیست. مثلا لفظ خمس حتی در روایاتی که از ائمه متاخرین صادر شده ما نمی دانیم که ظهور پیدا کرده بود در آن خمس مصطلح. اینکه فرمود الحلال المختلط بالحرام فیه الخمس،‌خمس آن را بپردازید تا مابقی آن حلال بشود ما چه می دانیم ظهور این خمس و لو در زمان ائمه متاخرین در خمس مصطلح است که مصارف مشخصی دارد شاید می گوید یک پنجم آن را باید بدهید به عنوان صدقه بر فقراء. آن روایتی که دارد اما الخمس فقد ابیح لشیعتنا آن‌جا خمس آن خمسی است که معهود است اما هر کجا لفظ خمس را بکار بردند به معنای خمس معهود است؟ هذا اول الکلام. باید حقیقت متشرعیه شده باشد در زمان ائمه لفظ خمس در این معنای معهود بله الان حقیقت متشرعیه شده ولی بدرد فهم روایات نمی خورد.

و لذا ما حقیقت متشرعیه را قبول داریم اما مهم این است که یکی مبدأ حقیقت متشرعیه را بفهمیم، دوم اینکه حقیقت متشرعیه را در خصوص این لفظ بفهمیم. چه بسا یک لفظی است که تا زمان غیبت صغری حقیقت متشرعیه نشده بوده است مثل لفظ خمس معلوم نیست حقیقت متشرعیه شده بوده است در این خمس معهود چون گرفتن خمس در زمان ائمه معهود نبود،‌اواخر متعارف شد.

بله، ما بر خلاف مرحوم آقای خوئی که می فرمود لفظ بینه در روایات ممکن است به معنای ما یبین الواقع باشد گفتیم استقراء کردیم روایات در زمان امام صادق علیه السلام را بررسی کردیم ده ها مورد پیدا کردیم که لفظ بینه را گفتند و ظاهرش شهادت عدلیه بوده. و لذا روایت مسعدة بن صدقة که می گوید الاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک او تقوم به البینة ظاهر این بینه شهادت عدلین است بر خلاف مرحوم آقای خوئی که می فرمود نخیر این دلیل ندارد شاید بینه به معنای لغویش استعمال شده بوده یعنی حقیقت متشرعیه بینه در شهادت عدلیه شاید بعد از صدور این روایات بوده. ما استقراء کردیم روایات زیادی را آوردیم در بحث خودش استشهاد کردیم که بینه در زمان امام صادق علیه السلام ظاهر شده بوده در شهادت عدلین.

مرحوم آقای خوئی یک مطلبی فرمودند او را هم عرض کنیم. فرموند ما که حقیقت شرعیه را منکر شدیم،‌حقیقت متشرعیه که در زمان متاخر از عصر پیامبر که جای بحث ندارد، در مثل لفظ صلات و صوم و زکات و حج و مانند آن پس این بحث ثمره ندارد. چرا؟ برای اینکه ما روایاتی که از پیامبر هست توسط ائمه به ما رسیده، زمان ائمه هم که لفظ صلات ظهور داشته در صلات معهوده، لفظ صوم ظهور داشته در صوم معهود، لفظ زکات ظهور داشته در زکات معهوده.

این درست نیست. اولا منحصر نشد بحث به این لفظ صلات و صوم وزکات و حج. خود آقای خوئی در لفظ بینه دیدید چه کرد. وقتی استدلال کردند به روایت مسعدة بن صدقة که می گوید او تقوم به البینة باید دو شاهد عادل بگوید این آب نجس شده است یا گوشت میته است تا ما از آن اجتناب کنیم،‌شهادت ثقه واحد کافی نیست،‌جواب داد گفت کی می گوید او تقوم به البینة یعنی او تقوم به شهادة عدلین؟ پس بحث ثمره دارد.

وانگهی بعض روایات الفاظ صادره از پیامبر را بیان کردند. گاهی نقل شیعی و سنی به یک لفظی است که از پیامبر صادر شده، انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان، لفظی است که از پیامبر صاد شده خب باید بحث کنیم ببینیم در زمان پیامبر این حقیقت شده بوده در این معنا یا نه. چه جور می فرمایید ثمره ندارد این بحث.

س: نقل متواتر است انما اقضی بینکم بالبینات،‌مردم هم توجه دارند که این لفظ از پیامبر صادر شده باید ببینند در زمان پیامبر چه ظهوری داشت. اگر کسی بگوید حقیقت شرعیه داشت در زمان پیامبر بالبینات می شود یعنی بشهادة عدلین و اگر در زمان پیامبر حقیقت شرعیه نداشت می شود همان معنای لغویش که ما یبین الواقع. پس بحث ثمره دارد.

و لکن مهم این است که ما حقیقت شرعیه را نپذیرفتیم. اما حقیقت متشرعیه زمان شروعش نامعلوم است. نگویید: الان که لفظ بینه ظهور دارد در شهادت عدلین، لفظ خمس ظهور دارد در خمس معهود، لفظ طیب در تیمموا صعیدا طیبا ظهور دارد در طاهر شرعی، استصحاب قهقرایی جاری می گوییم در زمان صدور این آیات و روایات هم همین معنا را داشته است. استصحاب قهقرایی یک اصل عقلائی است که از آن گاهی تعبیر می شود به اصالة الثبات در لغت.

جواب می دهیم می گوییم اولا:‌ ما از اساس منکر این اصل عقلائی هستیم. کدام اصل عقلائی؟ امرزو ما از این لفظ این معنا را می فهمیم پس در زمان صدور این آیه و روایت هم همین معنا را می فهمیدند؟ یک وقت اطمینان هست بحثی نداریم. یک وقت واقعا احتمال عقلائی می دهیم که آنچه که ما امروز می فهمیم غیر از آن چیزی است که زمان شارع می فهمیدند. کدام اصل عقلائی و بناء عقلائی را ما اثبات کنیم بر اینکه عقلاء اصل را بر این می دانند که ظهور تغییر نکرده است.

اینکه مرحوم آقای خوئی فرمودند اگر اصالة الثبات در لغت یا به تعبیر دیگر استصحاب قهقرایی که اصل عقلائی است در ظهورات لغویه معتبر نباشد دیگر به وقف نامه های قدیمی به وصیت نامه های قدیمی نمی توان عمل کرد. نه آقا، نوع موارد ما اطمینان پیدا می کنیم. اطمینان هست که تغییر پیدا نکرده این الفاظ. من رفتم شما احتمال می دهید یک روزی به معنای من آمدم باشد؟ امروز شده من رفتم؟ رفتن همیشه به معنای ذهاب بوده. خیلی از موارد ما اطمینان داریم به عدم تغییر در ظهور کلام. جایی که احتمال عقلائی بدهیم که این ظهور عوض شده کی می گوید عقلاء اعتماد می کنند؟ این هم موارد نادره ای است که ما بگوییم باید احتیاط کرد این موجب اختلال نظام و باطل شدن عمل به وقف نامه ها و وصیت نامه ها نمی شود. الان در عراق اولاد که می گویند یعنی پسر حالا بگوییم از روز اولی که ائمه فرمودند اولاد یعنی پسر؟ ما احتمال می دهیم این فرهنگ در زمان حاضر هست در زمان عراق بگوییم اصالة الثبات در لغت؟ اینکه درست نیست. کما ذکره السید السیستانی.

هذا اولا و ثانیا: در مواردی که ما اصل نقل را می دانیم می دانیم بینه در لغت اصلی معنایش فرق می کرده با بینه در اصطلاح امروز، اصل نقل ثابت است زمان نقل معلوم نیست، این‌جا قطعا ما یک اصل عقلائی نداریم که بگوید آنچه امروز می فهمیدیم پس زمان امام صادق هم همین را می فهمیدند. چرا آن معنای لغوی اصلی را نمی فهمیدند؟ از کجا؟ اصالة‌ الثبات در لغت می گوید آنی که امروز می فهمیدید در زمان شارع هم همین را می فهمیدند حتی در جایی که اصل نقل از معنای اصلی لغوی را بدانیم؟ قطعا این اصل عقلائی وجود ندارد.

از این بحث بگذریم. خلاصه عرض ما این است که ما جایی که شک بکنیم در ظهور یک لفظ در زمان شارع که آیا این حقیقت شده در این معنای شرعی جدید یا در همان معنای اصلی ظهور داشته است در زمان صدور روایات، نمی توانیم با هیچ اصلی ثابت کنیم ظهور این لفظ را نه حقیقت شرعیه داریم به این معنا که ثابت بشود در اسلام این الفاظ وضع شده اند برای این معانی شرعیه و نه حقیقت متشرعیه زمان حدوثش مشخص است و لذا عملا ما نمی توانیم اثبات ظهور این الفاظ را بکنیم در موارد مشکوکه.

س: بحث در این است که جایی که ما اصل نقل را می دانیم می دانیم بینه در لغت اصلی به معنای ما یبین الواقع بوده الان اصطلاح شده در شهادت عدلین این‌جا اصلا اصل عقلائی اصالة الثبات جاری نیست. ... بحث اصلی عملی نیست که معارض داشته باشد. بحث در این است که بناء‌عقلاء این‌جا نیست بر اینکه بگویند در زمان امام صادق لفظ بینه به معنای معهود امروز بوده.

س: ما باید استقراء کنیم لفظ بینه را استقراء‌کردیم در زمان امام صادق علیه السلام احراز کردیم که ظهور داشته در شهادت عدلین همان‌طور که مرحوم استاد و مرحوم آقای صدر می فرمودند،‌بقیه الفاظ هم باید استقراء و تتبع بکنیم. ما یک سری موارد که تتبع هم می کنیم به نتیجه نمی رسیم، مثل همان بحث خمس، بحث طاهر، بحث نجس. و لذا اینکه مشهور می گویند ناصبی نجس است به استظهار از روایت ما خلق الله خلقا انجس من الکلب و الناصب لنا اهل البیت انجس منه می گوییم چه ظهوری دارد در نجاست شرعیه؟ خدا هیچ مخلوقی را پلیدتر و ناپاک‌تر از کلب خلق نکرده و لو ناپاکی معنوی نه ناپاکی فقهی که دست خیس به او بزنی دستت نجس بشود و ناصب ناپاک‌تر است.

س: شما چه می دانید کلب ناپاکی معنوی ندارد. یا بالاخره میکروب هایی که دارد، قذارت های معنونی که دارد،‌ناپاک است. و الا اینجور که فقهی بحث می کنید که بول انجس از کلب است چون متنجس به بول را باید دوبار بشوریم در ثوب و بدن. از این حیث که انجس است و لو در انائی که ولغ فیه الکلب تعفیر لازم است. بهرحال ما که احتمال می دهیم معنای نجس در این‌جا نجس معنوی باشد نه نجس فقهی. و الناصب لنا اهل البیت لانجس منه انجس به معنای اقذر معنوی یا انما المشرکون نجس شاید به این معنا است که مشرکین ناپاک هستند یعنی ناپاک معنوی هستند نه اینکه نجس هستند. ولذا ما هم مثل آقای سیستانی و آقای صدر مناسب است در نجاست مشرکین احتیاط واجب بکنیم چون مشهور قائل به نجاست شدند و الا دلیلی بر نجاست مشرک هم نداریم فضلا از کفار اهل کتاب.

کلام واقع می شود در بحث صحیح و اعم. انشاءالله فردا شروع می کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.